

## لودی ہا      سکندر شاہ لودی

در انجام دادن کارها شتاب زده و جا نگرفته نبود کارها را از روی  
خرد و شکیب درمی نوردید با افغانان لودی برادرانه و با زیردستان  
دادگرانه رفتار مینمود

### سکندر شاه لودی پور بہلول

چون بہلول لودی درگذشت در اردو میان بزرگان بر سر  
تخت نشینی غوغایِ بیناکی برپا شد پاره ہمایون غیرہ بہلول را  
برخی باریک شاه را کہ بزرگترین فرزندان زندہ او بود میخواستند  
بہ تخت بردارند و مادر سکندر سنگِ فرزندش را بسینہ میزد  
عیسی خان لودی کہ اودرزادہ بہلول بود ویرا پاسخ سخت داد  
خانخانان کہ فرمائش در بلندی دوم شاه بود و نیروی بلندجایگا  
داشت اورا سرزنش نمود کہ درشت گوئی با زنان و فرزندان پاد  
شاہی کہ ہسنوز مردہ اش بر زمین ست مزاور ہندگان نیست  
عیسی خان گفت در کار خویشاوندان شاه خود را ہمیان مینداز

## داستان ترکتازان هند

خانخانان را این سخن گران آمد از انجمن برخاست و با بزرگان که -  
 دوست او بودند مرده شاه را برداشته بکوشک فیروز آمد و سکندر را  
 آنجا بر تخت نشانیده با بزرگان دیگر دست بسینه برابرش ایستاده شد  
 و او را سکندر شاه خواند سکندر شاه کالبد پدر را به دہلی فرستاده  
 خود بر عیسی خان لودھی بتاخت و بر او و بر دیگر خویشاندان که بر  
 پادشاهی او گردن نمی نهادند و بر همه شاهزادگان دست یافت و بر  
 پاک شان بیخشود کویندی کی از سردار ان که فرنامش کاله بهادر و  
 به کمک شاهزاده باریک شاه بود چون با لشکر شاهی روبرو شد  
 گرفتار گردیده نزد شاهش آوردند و شاه تا چشمش بر او افتاد  
 از اسب بزیر آمده او را در بغل گرفت و گفت من ترا بجای پدر  
 میدانم خواهشی که از تو دارم اینست که مرا بفرزندی بپذیرد  
 کاله بهادر با پایان شرمساری گفت بجان ایستاده ام اگر بپذیرند پس  
 با هم سوار شده شاهزاده باریک را در بدایون گرد گرفتند باریک

از در زینهار درآمده بخشیده شد سکندر شاه او را به چونپور برده تحت آنجا  
 را باو ارزانی داشت و چون از رگنزر حسین شاه که هنوز در بهار  
 با بزرگی و دستگاہ بسر میرد اندیشناک بود که مبادا سپاهی بسامان  
 آرد آهنگ او کرد و او را به بنگال گریزند تا او به گننامی مو و کشور بهار  
 تا سوانه بنگال افزوده شد سکندر شاه روزگار پادشاهی خود را در  
 جنگ و لشکر کشی بسر برد مگر بیش از بهار و چندیری بر کشور های پدر  
 چیزی نتوانست افزود آنها را نیز در جاگیر بزرگان افغان و مردان  
 خانہ لودی داد

در کارهای درونی کشور بسیار دادگر و آهین پرور بود جز آنکه با هندوان  
 درست رفتار نمود در دژها و شهرها نیک از ایشان گرفت هر چه بخواهد  
 بود ویران کرد و گردشان را برباد داد و نتوانست آنان را از پریشانی  
 که داشتند بازداشت چنانکه فرمود کسی در آب رودها نیک هندوان  
 پاک و سرخشان میداند تن نشوید یکی از برهمنان فرزانه در میان

## داستانِ ترکنازانِ هند

مردم میگفت که نزدِ خدا پرستشهای مردم هرکیش که از رویِ رتی  
و نیاز باشد یکی ست و بس که هست از همه سو در همه ره راه بتو پاد تو  
برگردد اگر راه روی برگردد و اسکندر چون شنید او را بخواند و با چند  
تن از پیشوایان کیش بنشاند تا گفتگو کرده او را از آن دانست باز آید  
و چون او سر باز زد و از اندیشه خود برنگشت او را به تیغ بیداد کشت  
سرانجام روزیکشنبه هفتم ماه یازدهم سال ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰  
تازی و کبزار و پانسد و هرده فرنگی پس از بیست و هشت سال  
و چند ماه سروری دل از زندگی برگرفت

## در کواکس او

سکند شاه گزشته از اینها که کارشش یافت در دانشوری دستگاه بلندی داشت  
و یکی از چاه سرایان شیرین منش گاه خود بود و در چکامه نام خود را  
گلرخی مینوشت گویند هسنگامیکه بجنگ برادران خود میرفت درویشی  
بر سر راه سواری او ایستاده بود و همینکه شاه رو برد شد فیروزی او را

## لودھی ابراہیم شاہ لودھی

باواز بلند از خدا خواست سکندر شاہ گفت از خدا فیروزی آنرا بخواہ  
کہ بر بندگانِ خدا مہربان و فرماندہ دادگر باشد

### ابراہیم شاہ لودھی پور سکندر شاہ

چون سرش دارندہ افسر گردید تابِ سروری در خود ندید از آنروی  
سر از گرفتارِ پادشاہانہ کہ نیا و پدرش با زیروستان و سرفرازان  
میسنمودند در پچید بزرگانِ لودھی کہ ہمیشہ در بارگاہِ پدر و نیایِ اودمی نشستند  
ناگزیر شدند کہ دست بسینہ برابر تختش بایستند زیرا کہ میگفت پادشاهی  
خویشی بر نیاید خویش و بیگانہ ہمہ در بندگی یکسانند ازین کلمہ پریادی  
خویشانش از او رنجیدہ برادرش شاہزادہ جلالخان را بر تخت جوپور نشاند  
ابراہیم شاہ کہ برادرانِ دیگر خود را فرمودہ بود کہ تا ہمیشہ زندان باشند  
در پی گرفتاری اوشد و پس از یکسال جنگ و گریز کہ اورا دستگیر  
کرده بیاوروند فرمود اورا در ہنسی بردہ زندان کنند و نگہبانان را  
رساند تا در راہ اورا نابود ساختند بر سر بہین کار کشور پر از آشوب

## داستان تکنازان هند

شد و رفته رفته یکباره از آیین افتاد بدینگونه که  
 اسلام خان که یکی از سرداران بزرگ بود پس از آن سریشورش  
 برداشت و در جنگ کشته شد  
 در پی آن از همه نزدیکان بدگمان گشته چند تن از بزرگان پراپرو و  
 فرماندهان شهرها را باین گناه که در آن کار دست داشتند از  
 پای درآورد بسیاری را باندک گمانی از تیغ گذرانند برخی را سخت  
 زندان برده آنجا کارشان را ساختند <sup>بسیار</sup> چند تن از سرداران  
 نیرومند را برای گرفتن جلال خان که به گوالیار پناه برده بود بد آنسوی  
 روانه نمود (و آنها رفته با آنکه شاهزاده از آنجا به مالوه نزد محمود شاه خلیج  
 رفته بود با روی آن در استوار را آهون زدند و بباروت آگنده سوزاندند)  
 در همان هنگام که نزدیک بود آنرا بکشایند برایشان بدگمان شده  
 فرمان داد که بازگردند و از آنان برخی ترسیده بسرکشان دیگر  
 پیوستند و پاره بهم که آمدند رفتار خوبی ندیدند

هرچه آگهی بد کرد از بیبای او بیشتر میرفت سرکشی و شورش بیشتر میشد  
 فرماندهان خاوری یکباره سر از فرمان او برتافتند و از گماشتگان  
 آبادچه ها گرفته تا فرماندهان شهرها و کشورها همه تندرستی خود را و بجا  
 ماندن آبروی خود را در نافرمانی و سرکشی باو یافتند و بچاکری دریا  
 خان لهبانی که پسرش پس ازین نام شاهی بر خود میگزارد شتافتند  
 دولت خان لودھی (که گویند از پشت همان دولت خان است که در سال  
 هفت صد و شانزده در دہلی چند روزی پادشاهی کرد) چون از تباہی  
 آن همه سرداران شنید از بیم جان خود از ابراهیم شاه برگشت  
 پنجاب را که در فرمان خود داشت استوار ساخت میرزا بابر را که  
 از چندی پیش در کابل فرمان روا بود بیاری خواست بابر که پیش از آن  
 یکدوم بار بر پنجاب تاخته و کاری نساخته برگشته بود و هند را از رگزرینا  
 نجد تیمور از آن خود میدانست درخواست دولت خان را مژده جهانبا  
 و نوید کامرانی دانسته در نه سد و سی تازی و یکزار و پانصد  $\frac{۹۳۰}{۱۵۶۱}$

## داستان ترکنازان هند

و بیست و چهار فرنگی به پنجاب آمد برخی از سرداران افغان یا از گز  
 نیکخواهی ابراهیم یا از تنگ داشتن زیر دستی بیگانه دولت خان  
 را تاراندند و آماده جنگ بآب بر شدند و در نزدیکی لاهور بیک یورش  
 لشکر بابر را از هم در شکستند و شهرشان بدست فیروزمندان کس  
 شد

لشکریان بابر از آنجا آتش به دیبال پور کشیدند و ساخوش را  
 به تیغ گزرا نیدند و در آنجا دولت خان به بابر رسید و بابر از وحین  
 دید که مایه بدگمانیش گشت از نیروی او را با پسرانش گرفته زندان  
 کرد و چون آن بدگمانی دور شد باز بر سر مهر آمده رهانشان نمود  
 و بدون جاگیرشان نوازش فرمود

بر اینهم ایشان از رهزیر بابر آسوده نشدند چون به سر بند رسیدند  
 بسنگامیکه برای دلی کوچ کرده بودند دولت خان با یکی از پسرانش  
 از و بر تافت و به کوهستان شانت و فرزند کهنترش را که ولاورخان

لودهی ! ابراهیم شاه لودهی

نام و از دربار دہلی خانخانان فرنام داشت چون مایہ رسیدگی بابر از  
شده بود در بند نمود

بابر از ہمنان دشمن بزرگی کہ دنبالش ماند اندیشیدہ بہ کابل گشت  
و کسان خود را بشہر بانیکہ گرفتہ بود برگماشت

بابر علاءالدین لودہی برادر پدر ابراهیم شاہ را کہ پیش از آن از ہیم  
آسیب برادرزادہ از زندان او گریختہ در کابل باو پناہیدہ بود و در پناہ  
گذاشت

دولتخان بہ پنجاب برگشت و بیشتر آن کشور را چاہید

علاءالدین از ہیم او بہ کابل گریخت و سرانجام تارو پود نیرو  
دولتخان بہ پنجاب سپہ کشان بابر از ہیم گسیخت

چون بابر خودش در بلخ با اوزبکان سرگرم پیکار بود علاءالدین را  
بہ بند فرستاد و بہمہ سردارانش فرمان داد کہ او را پاری کنند  
علاءالدین از آنان کمک یافتہ رو بہ دہلی پیش آمد و بنودوی از رگڑ

## داستان ترکنازان هند

رنجشی که مردم از ابراهیم داشتند و ارای چهل هزار لشکر شد  
 و بی را گرد گرفت و از ابراهیم شکست سخت خورده برگشت  
 در آن هنگام بابر کار بلخ را انجام داده و آهنگ هندوستان  
 نموده نخستین روز دویزدهمین ماه سال نه صد و سی و دو تازمه  
 ۹۳۲ از کابل سرافروه بیرون زد و چون به لاهور رسید از شکست  
 علاءالدین شنید پس از آنجا در پی دولت خان رو به کوهستان کوچ  
 کرد دولت خان به درگاه آمده و در خود را دست داد و پس از چند روز  
 فرزندش غازی خان گرگیت و دبستان او که پر از نامه ها  
 گرانها بود بدست بابر افتاد

در آن میان دلاور خان از بند پدر رها شده خود را به بابر بست و در  
 روزگار پادشاهی او و پسرش بمایون جایگاه بلند داشت  
 پس از آن بابر روبراه نهاد و از قوی کوهستان به راپور که بر  
 رود ستلج و بالای لودهیانه است در رسید و از آنجا یکسر بسوی

دہلی شد در پانی پت از اردوی ابراہیم کہ با یکصد ہزار سپاہ و  
یکہزار زنجیر پیل جنگی برای پیشباز او بہ جنبش آمدہ بود شنیدہ  
فرود آمد و جای درستی برگزید توپخانہ خود را با رکن ٹانیکہ از تریٹا  
چرم گاو تابیدہ بودند بیکدیگر پیوست و رودہ های سرباز پیرامون آن  
داداشتمہ جلویشان را بخاکریز استوار نمود و گرداگرد لشکرش را کہ با  
کاروباری و اردو بازار بیش از دو ازدہ ہزار بود بستکرا بند نمود  
چون ابراہیم نزدیک آمد او نیز جای خود را بہ خار بند و خاکریز  
استوار ساخت مگر اینکہ آنمایہ پایداری نداشت کہ بتواند یورش  
دشمن را ایستادگی نماید

پس از دو سہ روز ابراہیم بہ آہنگ شکستن رودہ لشکر بابر  
از جای بہ جنبش آمد و تا خود را بہ جلو سپاہ بابر رسانید دست بکار  
شد

بابر اورا بزنگاہ نداد بازوی راست و چپ خود را فرمان داد تا بہتر

## واستان ترکنازان هند

پهلو و دنباله دشمن یورش بردند و خود با آتش افروزی توپخانه پرداخت  
 لشکریان مغول سپاهیان هند را به تیرهای جان شکار بیازرودند تا  
 هنگامیکه لشکر هند پس از چند جنبش با کاره از آئین افتاد آنگاه  
 بابر آن سپاه خود را که در دل جای داشتند فرمود تا پای پیش  
 نهادند و دشمن را یکبار و بهم در شکستند ابراهیم کشته بر خاک افتاد  
 و شکرانش که دشمن در میان شان گرفته بود راه گریز نیافتند و  
 به تباهی بیناکی برخوردند خود بابر میگوید که شماره کشتگان لشکر هند  
 از دور به نگاه اندازه من به پانزده یا شانزده هزار تن درآمد که پنج یا  
 شش هزار تن از آن در یکجای گرداگرد کشته شاه افتاده بودند و آنچه  
 هندیان نوشته اند در جنگ و گریز کمتر از چهل هزار تن کشته نشد  
 سردارانیکه در لشکر ابراهیم بودند همه افغانان لودهی و لوطانی یا  
 دوزک بودند که یک رگ از افغان داشتند  
 راجه گوالیار نیز که در روزگار ابراهیم باز زیر فرمان آمده همراه او

بود درین جنگ که پانی پت گفتندش پهلوی ابراهیم بر خاک افتاد  
 کسانیکه از آغاز لشکر کشی ناصرالدین سلطنتین را تا اینجا خوانده و دانسته  
 بخوبی دریافت میسپایند که بر روی بمرقه گوهر بابر از کان دیگر بوده  
 اگر چه آیین لشکر کشی او نیز از روی گروه تیمور بود که هر شهر را که برابر  
 پایداری می نمود با خاک یکسان و مردمش را سرسیر بجان میفرمود  
 اینکه درین پورشش که او بر بند آورد میتوان گفت که در کارهاییکه کرد  
 بود زیرا که در پچنین هنگامیکه کشور های برینی و با حصری پدری او از بزرگ  
 گروه اوزبک پر از آشوب بودند هزار گونه کوشش سپاه اندکی کرد کرد  
 که برای ساختن شهرهایی که میگرفت و پیش میرفت هم بس نبود و باز  
 جنگ پانی پت را بر بردشمن زبردست چیره گشت کشورش را بگرفت  
 و خانه بنام تیمور بنیاد نهاد که گاههای پادشاهی آن تا روزگار  
 درازی در میان بلندی و شکوه سایه فرمان بر همه کشورستان  
 بند افکندند و تا بسوز هم همه خاندانهای فرماندهی بند که پشت

میگردند از پرتو آن پای گرفته اند

۹۳۲	} جنگِ پانی پت روزِ آدینه دهم ماهِ هفتم سالِ نه سد و
۷۰۶۱۰	
۱۵۲۶۰	} سی و دو تازی و بیست و یکم ماهِ چهارم سالِ یک هزار و
۴۰۶۲۱	

پانصد و بیست و شش فرنگی دست داد

۹۳۲	} روز چهارشنبه بیست و نهم ماهِ هفتم سالِ نه سد و
۷۰۶۲۹	
۱۵۲۶۰	} سی و دو تازی و دهم ماهِ پنجم سالِ یک هزار و پانصد و بیست
۵۰۶۱۰	

و شش فرنگی به دلی در آمد و آدینه پس از آن روز در نمازگاه بزرگ

در یوکس پادشاهی هندوستان را بنام او خواندند

ببینگونه خانه لودهی برابر اسم شاه که نه سال پادشاهی کرد انجام یافت

یاری بزرگ خدای بخشنده کاخِ نختین پایان رسیده

## پوزش از پوزش

تا جایی که من در نوشته‌های نویسنده گمانی ندارم دیدم و یاد دارم  
همه در پایان نوشته خودتان نامه و غلت نامه پوزش خواسته  
به بندی که خوانندگان چشم پوشش و امید بخش و نمود ساخته  
تا هرگز از خوانندگان نامه خود خواش اینگونه بخش و چشم پوشی  
ندارم زیرا که من پایان کوشش خود را در دستی این نامه هویدا ساختم  
و سرانجام که برای نگاشتن و ننگ نگاه و پسین بسراپای آن  
نودم باز دیدم که جز آنکه بنوشتن غلت نامه نیاز افتاد این نیز آزموده  
که دست بر آمدن نامه از چاپ سربی و با سبب شاید شوا بود مگر از چاپ  
سنگ ناشدنی است چه با آنکه داد آثیر و نگرانی که در دستی آن داده  
شد باز هنگام و اوید انجامین اینهمه غلت بر آمد پس باید دانست که چگونه  
غلت آنها از فرویش نگاه من آشکار نگرویده چه با هست که  
از روی سنگ و انگی رفته زودده شده و در جای دیگر آن غلت  
افتاده است و مرا از رگبر میچکد ام از آنها گناهی نیست آری چشم پوشی

## پوزش از پوزش

که من بخوی بزرگان خواهشندان خواندن نامه خود دارم همین است که سخت  
در درستی برکافی از روی همان غلت نامه که همپای آنت اندک رنجی  
بر خود گوارا نمایند آنگاه بخواندن آن آغاز فرمایند

# غلط نامه کاخ نخستین

رومی	فارسی	رومی	فارسی	رومی	فارسی	رومی	فارسی
۲	رومی	۱۰۰	ازان	۲	ازان	۱۱	ازان
۲۸	بہتر	۱۱۹	بگزیده	۱۱	بہتر	۶	بگزیده
۳۲	خردہ	۱۲۱	کوہستان	۱۲	خردہ	۸	کوہستان
۵۳	غزنین	۱۲۲	فرزش	۱۲	غزنین	۱۲	فرزش
۵۴	انگیز	۱۲۵	میشتر	۴	انگیز	۹	میشتر
۷	بخش	۱۳۳	غزنین	۶	بخش	۱۰	غزنین
۵۶	گریشہا	۱۴۲	چون	۳	گریشہا	۹	چون
۵۷	دستہ	۱۴۶	نامہ	۲	دستہ	۱۳	نامہ
۶۶	نمود	۱۸۵	تیرہ وار	۴	نمود	۱۱	تیرہ وار
۷۶	بود	۱۹۴	روی کر	۱۰	بود	۲	روی کر
۷۷	پاسپان	۱۹۷	نیاکان	۵	پاسپان	۱۰	نیاکان

# فہرست نامہ کاغذ تختین

ردیف	نام کاغذ	تعداد	قیمت	ردیف	نام کاغذ	تعداد	قیمت
۱	گنت گنت	۳	۳۲۶	۱	بود بود	۳	۲۰۴
۲	بدست اوز	۱	۳۴۸	۲	پیش پیش	۷	۲۲۰
۳	پس پیش	۱۰	۳۵۱	۳	سوک سوک	۱۳	۲۴۳
۴	آں آن	۳	۳۵۳	۴	بجای بجای	۱۳	۲۴۰
۵	رشک اشک	۱۱	۳۵۳	۵	کشیشہا کشیشہا	۱	۲۶۰
۶	بی تخواہ بی تخواہ	۱۱	۳۶۵	۶	ازار ازار	۵	۲۶۸
۷	ماند ماند	۸	۳۶۷	۷	غیاث غیاث	۱۳	۲۷۱
۸	بہای بہای	۳	۳۶۶	۸	بروں بروں	۱۱	۲۷۲
۹	آخربگی آخربگی	۱۰	۳۷۰	۹	کش و کش و	۶	۲۷۵
۱۰	میرم میرم	۹	۳۷۳	۱۰	تخت تخت	۸	۲۸۳
۱۱	برجورد برجورد	۷	۳۷۶	۱۱	بساژوچو بساژوچو	۱۲	۳۲۱